

گفت‌وگو با سوسن شریعتی

تا همین دیروز، بیست ساله بودم

مریم بابایی

با سوسن شریعتی در مورد نسلی که گفت‌وگو نشستیم که به گفته او از بدو کودکی تا جوانی خود افسون‌زدایی از انقلاب و جنگ و اصلاحات را توانان زندگی کرده است. از نظر شریعتی همین سه عامل انقلاب، جنگ و اصلاحات آنقدر تعیین‌کننده هستند که بتوانیم نسل متنوع و جدید امروز را بر اساس آن و تجربه نشان داده، تقسیم‌بندی کنیم؛ نسلی که هم محصول تغییرات نسل پدران خود هستند و هم آکتور تغییرات بعدی. با این همه شریعتی نگران شکاف و گسست نسلی امروز ایران نیست چرا که معتقد است شکاف‌ها نشانه زنده بودن جامعه است؛ موجود زنده‌ای که باید بیماری‌هایش را بشناسد تا تداوم یابد، تا از این همه تناقض از پا در نیاید و خسته و زمینگیر نشود.

انقلاب و جنگ در جامعه ما به وجود آورنده نسلی بود که ویژگی‌های خاص خود را داشت. بعد از آن در نیمه دهه ۷۰ ما جنبش اصلاحات را داشتیم که بیانگر خواسته‌های نسل جدیدتری از نسل انقلاب و جنگ بود. الان به نظر می‌رسد حتی نسل فعلی خواسته‌های

این نسل به نظر می‌آید تفاوت فاحشی اگر با ما داشته باشد نه در گسست از دیروز است بلکه در رفتاری است که در آشتی دادن و کنار هم نشان دادن عناصر بی‌ربط به هم نشان می‌دهد. موسیقی نامجو همین نیست؟ از جاز و بلوز تا حاج‌قربان، از مولوی تا... این درهم‌ریختگی نسل گذشته را مضطرب می‌سازد.

متفاوت‌تری پیدا کرده است. از طرفی تحولات دو سال گذشته شاید بیانگر خواسته‌های نسلی جدیدتر است. تحلیل شما از مقایسه این نسل‌ها و اتفاقات هر دوره در خواسته‌ها و ویژگی‌های آنان چیست؟

اگر تعریف نسل، عبارت باشد از یک طبقه سنی که در زمانی واحد و بر اساس زیست‌شناختی مشابه در مراحل تعیین‌کننده زندگی خود دارای مشخصات و عادات‌های فرهنگی و اجتماعی مشترکی می‌شود، قاعدتاً پرسش شما به طیف سنی‌ای برمی‌گردد که برآمده از افزایش مولد (دهه ۶۰) است، در دهه اول زندگی‌اش جنگ را شناخته، نوجوانی را در عصر سازندگی گذرانده و با عصر اصلاحات به جوانی رسیده است و نیز همه آنهایی که دهه اول زندگی را در دهه ۷۰ طی کرده و یک «پس از جنگ» و «پس از انقلاب» را نمایندگی می‌کنند و البته همان طیف آخری که نوجوانی‌اش مربوط به «پس از اصلاحات» است. یافتن ویژگی‌های مشترک در میان این طیف سنی ۱۵ساله تا سی و اندی کار دشواری است. به خصوص که شتاب حوادث و تغییرات اجتماعی چنان است که شکاف‌های درون‌نسلی را گاه بسیار جدی‌تر از شکاف بین‌نسلی می‌کند. در این وضعیت متکثر تعریف یکدست و کشف اشتراکات کار مشکلی است. نسل جدید به طیف وسیعی اطلاق می‌شود. آنچنان است که مفهوم زمانی فاصله نسلی را که ۲۵ می‌گویند درهم ریخته است. آنهایی که امروز در دهه سوم زندگی خود به سر می‌برند یعنی آنهایی که به نوعی وارث بی‌واسطه ارزش‌های نسل قبل از خود بودند (ارزش‌هایی که دیگر در دهه ۷۰ خریداری نداشت) و تجربه جنگ و محدودیت‌های اقتصادی را از سر گذرانده‌اند تفاوت‌های بسیاری با جوان‌ترهایی دارند که نوجوانی‌شان را در عصر

دموکراتیزه شدن آموزش، انفجار جمعیتی، تغییر در ساختارهای طبقاتی، پیوند خوردن با افق‌های غیربومی... جامعه را در معرض مدل‌های متفاوت و متکثر غیرقابل‌کنترلی قرار می‌دهد. در ثانی تربیت‌کنندگان و شکل‌دهندگان این نسل خود دستخوش تغییرات غریب و ناپهنگامی بوده‌اند. عصر اصلاحات پرسش‌های نسل من از خودش بود. همان خود انقلابی، اتوپیک، رمانتیک پنهان شده در پشت یک «ما» ملی، یک «ما» مذهبی، یک «ما» اجتماعی. عصر اصلاحات فصل بازنگری در این مای کلان بود. این نسل در دامن این «ما» در حال ریزش شکل گرفت. این گرایش در میان بزرگ‌ترها هست که ۲۰سالگی خود را با ۲۰سالگی این نسل مقایسه می‌کنند و پس از آن را معلق نگه می‌دارند. ۲۰ساله‌های پیش همیشه ۲۰ساله نماندند، تغییر کردند با توهم وفاداری به ۲۰سالگی. به نظر من این فاصله بیشتر از این روست که نسل من هیچ‌وقت از تغییراتش به صدای بلند صحبت نکرده است. یا ترسیده است و در برابر فرزندانش واکنش نشان داده یا منفعلانه می‌گذارد جوان زندگی‌اش را بکند و به این وسیله نوعی انتقام بگیرد از همه محرومیت‌هایی که کشیده (ما

اصلاحات و رشد اقتصادی و فضای بازتر سیاسی گذرانده‌اند. با این همه همین سه فاکتور انقلاب، جنگ و اصلاحات آنقدر تعیین‌کننده است که بتوان خود این نسل متنوع جدید را بر اساس آن و بر اساس واکنشی که نسبت به این سه تجربه نشان داده‌اند تقسیم‌بندی کرد. این نسل هم محصول تغییرات نسل پدران خود هستند و هم آکتور تغییرات بعدی. نسلی که از بدو کودکی تا جوانی خود افسون‌زدایی از انقلاب و جنگ و اصلاحات را توانان زندگی کرده است، و از همین رو همه نقاط عزیمت هویت‌سازی خود را درهم ریخته و به پرسش گرفته‌شده می‌یابد. به یک معنا آنتی‌رمانتیک، بی‌هیچ نوستالژی‌ای برای گذشته، با فردی کردن انگیزه‌های اجتماعی و میل به تغییر، تلاش می‌کند خالق الگوی جدیدی باشد. این نسل به عبارتی وارث و نیز حامل تناقضات و درهم‌ریختگی دنیای نسل قبلی است. بی‌هیچ افسون و افسانه‌ای. در ستایش زندگی صحبت می‌کند بی‌هیچ توهمی. نسلی که همه تناقضات بیرونی را به شکلی درونی زندگی می‌کند. واکنشی است به جامعه پدران اما هنوز بسیاری از عناصر دنیای قدیم را یدک می‌کشد. از همین رو نسل یکپارچه‌ای نیست، و همه عناصر فرهنگی دنیاهای موازی را با هم حمل می‌کند. این رفتار را در سه حوزه رفتار اخلاقی، رفتار دینی و رفتار استتیک او می‌توان پی گرفت: تلاش برای تعریف جدیدی از اخلاق که مفهوم خیر و شر را انضمامی‌تر و انسانی‌تر سازد، رفتار گزینشی و ترکیبی (ترکیبی از عقلانیت و خرافه) کاملاً فردی شده و بی‌واسطه و ناقص کلیشه‌های رسمی، رفتار زیبایی‌شناسی که بیان نوعی درهم‌ریختگی انواع است. (در حوزه موسیقی، در حوزه مد، در حوزه هنر و...)

به طور کل چه عواملی باعث می‌شود بین نسلی که نسل بعدی را تربیت کرده و طبعاً در شکل‌گیری تفکرات آن نقش دارد فاصله بیفتد؟

دموکراتیزه شدن آموزش، انفجار جمعیتی، تغییر در ساختارهای طبقاتی، پیوند خوردن با افق‌های غیربومی... جامعه را در معرض مدل‌های متفاوت و متکثر غیرقابل‌کنترلی قرار می‌دهد. در ثانی تربیت‌کنندگان و شکل‌دهندگان این نسل خود دستخوش تغییرات غریب و ناپهنگامی بوده‌اند. عصر اصلاحات پرسش‌های نسل من از خودش بود. همان خود انقلابی، اتوپیک، رمانتیک پنهان شده در پشت یک «ما» ملی، یک «ما» مذهبی، یک «ما» اجتماعی. عصر اصلاحات فصل بازنگری در این مای کلان بود. این نسل در دامن این «ما» در حال ریزش شکل گرفت. این گرایش در میان بزرگ‌ترها هست که ۲۰سالگی خود را با ۲۰سالگی این نسل مقایسه می‌کنند و پس از آن را معلق نگه می‌دارند. ۲۰ساله‌های پیش همیشه ۲۰ساله نماندند، تغییر کردند با توهم وفاداری به ۲۰سالگی. به نظر من این فاصله بیشتر از این روست که نسل من هیچ‌وقت از تغییراتش به صدای بلند صحبت نکرده است. یا ترسیده است و در برابر فرزندانش واکنش نشان داده یا منفعلانه می‌گذارد جوان زندگی‌اش را بکند و به این وسیله نوعی انتقام بگیرد از همه محرومیت‌هایی که کشیده (ما

کچه جوانی نکردیم، تو جوانی کن). در هر دو حالت، یا استعفا داده است یا شده است متولی ناموفق دیروز. فاصله این گونه اتفاق می‌افتد. ویژگی‌ها و خواسته‌های نسلی که در حال حاضر در جامعه ما به عرصه ظهور رسیده چیست؟ این نسل با نسل شما یا نسل‌های قبل آن چه تفاوت‌های قابل توجهی دارد؟

نسل ما را نوعی ناب‌گرایی تشخیص می‌داد. یک جور رومی روم یا زنگی زنگ. اگرچه این در معرض موقعیت‌های ترکیبی فرهنگی و تهاجم عناصر متضاد قرار داشتن ماجرای قدیمی است اما واکنش ما گرایش به نوعی گزینش بود. درک کلاسیک از هارمونی ما را هل می‌داد به سمت گزینش عاصرایی که به هم شبیه است. در ذهن ما حرف‌ها باید «از دل هم بیرون می‌آمد»، اگر این بودی دیگر نمی‌شد آن هم باشی. ما استعداد هضم و جذب عناصر متناقض را نداشتیم و تمایل عمومی‌مان این بود که سریع و روشن جنبه‌مان را روشن کنیم. یکدستی بیشتری در دنیاهای ما بود. خیر و شر ساحت‌های تعریف‌شده‌تری داشت، قرار بود شبیه اسطوره‌هایی شویم که قبول‌شان داشتیم، نه اینکه آنها را شبیه خود کنیم، انقلابی اگر بودیم در همه ساحت‌های زندگی خود را باید نشان می‌داد، سنتی اگر بودیم به همین ترتیب و امروز‌ها نیز تا آخر منطق امروز بودن می‌رفتند. این نسل به نظر می‌آید تفاوت فاحشی اگر با ما داشته باشد نه در گسست از دیروز است بلکه در رفتاری است که در آشتی دادن و کنار هم نشان دادن عناصر بی‌ربط به هم نشان می‌دهد. موسیقی نامجو همین نیست؟ از جاز و بلوز تا حاج‌قربان، از مولوی تا... این درهم‌ریختگی است که نسل گذشته را مضطرب می‌سازد. در سینما مگر همین نیست: به نام هایدگر قتل‌های ناموسی انجام می‌دهد (رستگاری در هشت دقیقه)، زوج مدرن هنرمندی که ناگهان به پای درخت مقدس که قرار می‌گیرد دخیل می‌بندد (کنعان)... در خیابان‌ها، در امامزاده‌ها... در نسبت مذکر- مؤنث، در پرونده ازدواج - طلاق، در پرونده عشق آزاد- صیغه، در ماجرای تحصیلات بالای دختران و مهره بالا و... همه‌جا می‌توان این اختلاط انواع و اقسام را دید. هم این و هم آن. در سیاست نیز. میل به تغییر و عبور از یک سو و ایده‌آلیزه کردن برخی از عناصر دیروزی تا بتواند برای خود تباری تعریف کند و تداوم. این تناقضات را در روش‌ها هم نشان می‌دهد. عبورهای رادیکال و یدک کشیدن رودریاستی‌های دیروزی.

شما خود تا الان تجربه‌ای در برخورد با نسل فعلی داشته‌اید که احساس کنید حرف شما را درک نمی‌کنند یا اصلاً نمی‌خواهند بشنوند و متقابلاً شما هم دنیا و حرف‌های آنان را درک نمی‌کنید؟

در مورد تجربه من و امثال من که یک غیبت طولانی از جامعه ایران داشته‌اند و به نوعی ظهور و بروز همین نسل مورد بحث را شاهد نبوده‌اند ماجرا ابعاد ناگهانی‌تری داشت. حدوداً ۲۰ساله بودم که رفتم و در ۴۰سالگی برگشتم با این توهم که آخرین ۲۰ساله‌ها هستیم. زمان آدم دور از وطن خصلت دوگانه‌ای دارد. از یک سو زمان بومی

